

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: هرمان پلویا
ترجمه و تلخیص: خ. طه‌وری
فرستنده: علی مشرف
۲۰ اکتوبر ۲۰۲۰

چنگ اندازی به اورآسیا- ۸

فصل هشتم

آماده کردن المان به عنوان سرپل تسخیر اورآسیا

«ما باید سازماندهی مجدد اروپای قاره را به عنوان اتحادیه فدرال کشورها دنبال کنیم. باید تا اندازه زیادی خودگردانی محلی در امتداد خطوط نژادی وجود داشته باشد. از راه فدرالیسم می‌توان به این هدف رسید، زیرا فدرالیسم از این نظر بسیار انعطاف‌پذیر است. ولی احیای ۲۵ کشور کاملاً مستقل و حاکم در اروپا جنون سیاسی مطلق است.»
(جان فاستر دالس ۱۹۴۱)



تابستان ۱۹۴۵: المان به زانو درآمده بود. شهرهای بزرگی مانند هامبورگ و برلین و کلن و مانهایم و درسدن، ولی همین‌طور شهرهای کوچک مانند رمشاید به دنبال بمباران‌های سنگین به ویرانه تبدیل شده بود. از شرق به غرب و از غرب به شرق میلیون‌ها نفر، بی‌خانمان و آواره و از ریشه جدا و از نظر روحی آسیب‌دیده در حرکت بودند. مرکز شهر فرانکفورت نیز کاملاً از بین رفته بود. یک ساختمان بزرگ گونی در اثر یک معجزه در این بحبوحه آخرالزمانی دست نخورده بر پا ایستاده بود. این ساختمان مقر اصلی بزرگترین کنسرن کیمیائی آن زمان در سطح جهان بود که IG Farben نام داشت.

بمبافکن‌های سوپر فورترس امریکائی توانسته بودند از ارتفاع ۸۰۰۰ متری آن‌چنان هنرمندانه شهر را بمباران کنند بدون این‌که آسیبی به این ساختمان وارد آید. کنسرن عظیم «ای. گ. فاربن» در اواسط دهه ۱۹۲۰ به ابتکار بانک‌های امریکائی از ادغام ۶ شرکت کیمیائی در یک دیگر ایجاد شد. از طریق قراردادهای متعدد این کنسرن با سیاست‌های بازرگانی کنسرن نفتی امریکائی استاندارد اویل شدیداً مربوط بود. تبادل سهام و مقام در شورای نظارت، کنسرن ای. گ. فاربن و استاندارد اویل را به یک بازیگر عظیم جهانی تبدیل کرده بود. «جیمز استوارت مارتین» حقوقدان از امریکا به المان آمده بود تا ارتباطات متعدد المانی/امریکائی نه تنها کنسرن‌های IG Farben و استاندارد اویل، بلکه

کنسرن‌های زیاد دیگری را روشن کند. او و تیمش به دستور بخش اقتصادی SHAEF (ستاد عالی نیروی اعزامی متفقین) در راه بودند. ...

حریر برادری روی المان گسترده می‌شود

با این حال «مارتین» دریافت که شبکه عظیمی از کنسرن‌های امریکائی و المانی در سطح جهان توپ‌ها را به یکدیگر پاس می‌دهند و رقبای خود را از گردونه خارج می‌کنند. بعد از این‌که مارتین نیز دریافت که از پس «درابر» و اذنباش برنمی‌آید، لنگ انداخت و به ایالات متحده بازگشت. او در باره اطلاعاتی که جمع‌آوری کرده بود کتاب جامع مفصلی نوشت که متأسفانه تا امروز توجه لازم را که بدون شک مستحق آن بود، به سوی خود جلب نکرد. او در کتاب خود عبارت «برادری» را تسمیه شبکه «مردان محترم» کرد که ما در ادامه از این وجه تسمیه استفاده خواهیم کرد. رامحل بدیل کدام بود؟ پس از پایان جنگ دوم جهانی برای همه شرکت‌کنندگان در کنفرانس پُتسدام روشن شده بود که المان باید در تمامیت خود باقی بماند. کارتل‌های خطرناک صنایع سنگین که جهان را به این جنگ هولناک سوق داده بودند باید نابود می‌شدند. اتحاد شوروی سال‌ها به این اجماع وفادار ماند. فرانسه و بریتانیا در اثر جنگ ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند در مورد مسأله المان نظر خود را به کرسی بنشانند و ایالات متحده با دو فریافت متضاد در این کنفرانس حضور یافت. فراکسیون «مورگن‌تائو» در نظر داشت صنایع سنگین المان را کاملاً نابود کند و به جای آن یک اقتصاد غیرنظامی با برتری شرکت‌های متوسط تقویت شود و همین‌طور باید پروس شرقی، بخش‌های گسترده‌ای در شرق رود «اودر» و «نایس» و همین‌طور «سیلزی علیا» که دارای منابع ذغال سنگ بود از سرزمین المان جدا گردد. «زارلند» باید به فرانسه الحاق می‌شد و المان به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌گردید. مخالفان «مورگن‌تائو» این خواست‌ها را به شیوه تبلیغاتی وارونه کردند: «برنامه مورگن‌تائو» خواستار تنزل رادیکال المان به سطح یک کشور بدوی دهقانی است. همه مردان المانی باید عقیم شوند!، افسانه‌ای که من شخصاً در دوران کودکی خود از زبان بزرگسالان می‌شنیدم و به همین صورت هم در مدرسه ترویج می‌کردم. البته خانواده «مورگن‌تائو» که پیشینیانش در «مانهایم» (المان) زندگی می‌کردند، واقعاً دارای احساسات ضدالمانی بود. وقتی که «هنری مورگن‌تائو» خبر نابودی سیستماتیک یهودیان اروپائی را شنید بسیار خشمگین شد. این مسأله روی نظر او نسبت به المان بسیار تأثیر گذاشت، با این حال برای او به عنوان برنامه‌ریز سیاسی در وهله اول مسأله گشایش کلاف سردرگم کنسرن‌ها و تبدیل آن‌ها به اشکال بی‌ضرر و آن‌هم اول در ایالات متحده و نتیجتاً بعد از آن در المان مهم بود....

دویچه مارک وحدت المان را بر هم ریخت

ولی گروه برادری در خفا به کمک امکانات دستگاه قدرت امریکائی به راه خود ادامه داد و ترفندی یافت که از طریق آن ممکن بود به طور سریع و غیرقابل بازگشت مردم را در مقابل عمل انجام شده قرار داد. ابزار این کار ایجاد یک ارز جدید برای سه منطقه غربی بود. درست یک سال پس از این‌که «برنز» و عده یک المان واحد را داد American Note Company در نیویورک و همین‌طور Bureau of Engraving and Printing در واشنگتن دی سی از سپتمبر ۱۹۴۷ مشغول چاپ اسکناس و ضرب سکه ارز جدید برای منطقه غربی المان شدند. حجم این اکسیر حیات‌بخش ۵,۷ میلیارد دویچه مارک بود و تازه همه این کارها تحت شرایطی کاملاً مخفی و درست برای ارضای حوایج مردم در منطقه غربی صورت می‌گرفت. روز ۲۰ جون ۱۹۴۸ این ارز جدید سیل‌آسا به دامن شهروندان منطقه غربی المان خالی شد. اصلاحات ارزی به پای پرفسور «لودویگ اِرهارد» استاد رشته اقتصاد نوشته شد که با رغبت

این قبای امریکائی را بر تن کرده و این احساس را دامن می‌زد که دوپچه مارک یک ایده المانی بوده است. ارز سحرانگیز جدید مردم را در مقابل عمل انجام‌شده قرار داد و از این طریق وحدت المان را برای مدت نسبتاً طولانی غیرممکن ساخت. ...

جنبش عظیم برای صلح در المان

آری این حقیقتی است که اکثریت عظیمی از مردم المان خواستار صلح است و می‌خواهند خود را از بازی‌های قدرت‌های بزرگ دور نگاه دارند.

پس چه باید کرد تا چنین دیواری از بی‌علاقگی به جنگ را از سر راه برداشت؟ این کار بسیار ساده‌ای بود. باید به مردم تلقین می‌شد که اتحاد شوروی مانند فاشیسم هیتلری زشت و مذموم است. «روس‌ها» نیز درست مثل هیتلر تا جهان را برده خود نسازند، راحت نخواهند نشست. «فرضیه» عمیقاً مصنوعی و به زور سرهم‌بندی شده‌ای که این چنین مزخرفات بی‌پایه‌ای را تبلیغ می‌کرد، فوراً به وسیله فرضیه‌پردازان سفارشی آماده شد. محصول ایدئولوژیک جدید تونالیتاریسم (تمامیت‌خواهی) نام داشت. المان نازی‌ها و اتحاد شوروی کمونیستی باید یکی قلمداد می‌شد: هر دو جامعه به وسیله احزاب قدر قدرتی هدایت می‌شوند، هر دو جامعه فضای خصوصی برای تفکر و تأمل باقی نمی‌گذارند. هر دو جامعه هر کس را که هم‌رنگ جماعت نشود به اردوگاه‌های کار اجباری تبعید می‌کنند: آشویتس اینجا و گولاک آنجا و در هر دو جامعه وجود تنها یک جهان‌بینی تحمل می‌شود. هر چند هم که به ظاهر شباهت‌هایی بین دو سیستم وجود داشته باشد ولی دانشمندان جدی و معتبر، بین ذات و ظاهر تفاوت قایلند. اتحاد شوروی از بطن روسیه تزاری فنودالی پدید آمده بود که بخش عظیمی از آن از دهقانان سرف تشکیل می‌شد و صنایع هنوز شکل و توسعه نگرفته بود. تنها آثار و شواهد قلیلی دال بر وجود بورژوازی شهری و طبقه متوسط بود. این جامعه دهقانی به همت بلشویک‌ها صنعتی شد. به عکس، المان یک جامعه پیشرفته بورژوائی بود که به وسیله دیکتاتوری نازی‌ها به زور به جامعه جنگی مبدل گردید. این‌ها تفاوت‌های بااهمیتی بود. ...

تبلیغات امریکائی کپی منفی کمینترن

به توصیه سنالین در اکتوبر ۱۹۴۷ در بلگراد کمینفرم تأسیس شد. این سازمان که جانشین کمینترن بود کلیه فعالیت‌های بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی و دیگر احزاب کمونیستی ملل مختلف را هماهنگ می‌کرد. کنگره‌ها و کنفرانس‌های کمونیست‌ها مورد توجه گسترده قرار داشت و افراد سرشناسی چون پابلو پیکاسو و چارلی چاپلین و ژان پل سارتر با اشتیاق از آن حمایت می‌کردند. در حالی‌که انگلیس‌ها و فرانسویان به زحمت در جست‌وجوی سلاحی برای مقابله با شبکه تبلیغاتی کمونیست‌ها بودند. امریکائیان از شیوه‌ای استفاده کردند که در آن سررشته کافی داشتند: آن‌ها خیلی ساده استعدادها و تجربیات دیگران را خریداری کردند. چون آن‌ها از نظر پرسنل اطلاعی از نحوه عمل شبکه‌های کمونیستی نداشتند، کمونیست‌های بریده سابق را که قصد تسویه حساب با گذشته خود را داشتند به کار گرفتند...

سندیکا‌های المان؛ کپی‌برداری از سندیکا‌های ایالات متحده امریکا

امریکائی کردن شهروندان فرهنگی یک طرف قضیه و به خط کردن کارگران و کارمندان طرف دیگر قضیه بود. کارگران بندر المان پس از جنگ دوم جهانی از تخلیه بار تسلیحاتی کشتی‌ها سر باز می‌زدند.

کارگران مزاحم می‌توانستند جنگ برنامه‌ریزی شده علیه اتحاد شوروی را به شکل مؤثری تخطئه کنند. و اگر این کارگران از طرف مسکو هدایت می‌شدند و بخش‌های مشخصی را که علیه شوروی بسیج شده بود، به تعطیل می‌کشانند، در آن صورت سرنوشت جنگ برنامه‌ریزی شده چه می‌شد؟ کنترل سندیکاهاى المان غربی برای امریکائی‌ها به معنای کلام دارای اهمیت تعیین کننده جنگی بود. روشن بود که سندیکای آزاد المان FDGB در المان دمکراتیک از قدرت شوروی حمایت می‌کرد و در نتیجه لازم بود که اتحادیه سندیکائی المان DGB در غرب به ابزار سیاسی تحت کنترل ایالات متحده تبدیل شود. در جمهوری وایمار یک اتحادیه سراسری به نام ADGB وجود داشت، که حربه تیزی در مبارزات کارگری به شمار نمی‌رفت. روز ۱ ماه مه ۱۹۳۳، ADGB کارگران را برای شرکت در روز کارگر که آدولف هیتلر اعلام کرده بود، فراخواند. هیتلر به این صورت قدردانی خود را اعلام کرد که روز ۲ ماه مه ۱۹۳۳ رهبران سندیکا را راهی بازداشتگاه‌های کار اجباری کرد. ثروت سندیکا در اختیار جبهه کارگری که تازه تأسیس شده بود قرار گرفت و پایان آسفبار ADGB را نهائی کرد. ...

روابط رانتی اونیفورم قهوه‌نی‌ها بازیافت می‌شود

حداکثر پس از شکست سنگین در ستالین‌گراد که چندین هنگ [لوی] ارتش المان به اسارت اتحاد شوروی درآمد، برای افراد هوشمند روشن بود که المان جنگ را باخته! هر کس که چیزی برای از دست دادن داشت، اکنون به فکر چاره برای دوران پس از کاپیتولاسیون افتاده بود. در سال ۱۹۴۳ دو کارگروه از شرکت‌ها و بانک‌ها گردهم آمدند تا جزئیات نظم پساجنگی را تعیین کنند. بین این دو کارگروه «لودویگ ارهارد» که بعدها به پدر معجزه اقتصادی المان غربی شهرت یافت، به عنوان هماهنگ‌کننده فعالیت می‌کرد. بعد روز ۱۰ اگست ۱۹۴۴ سرمایه‌داران المانی با نمایندگان SS و کارمندان دولتی در اشتراسبورگ الزاس گردهم آمدند تا نظم پساجنگی را تنظیم کنند. مقامات دولتی تأکید کردند که خروج سرمایه که تا کنون اکیداً ممنوع بود بلافاصله لغو شده و از شرکت‌ها خواسته شد سرمایه‌های خود را به بانک‌های سوئیسی در خارج از کشور منتقل کنند. در آنجا قرار بود سلول‌های NSDAP برای بازگشت سیستم نازی فعالیت کنند. به سبک مافیا شرکت‌ها باید به نازی‌ها باج بپردازند و در عوض پس از به قدرت رسیدن مجدد، از منافع بیشتری برخوردار شوند. کنسرن‌های المانی باید جنایتکاران نازی را در شعبات خارجی خود به کار می‌گماردند. ضمناً باید گفته شود که جنایتکار نازی «آدولف آیشمن» سال‌ها پس از جنگ در استخدام شرکت مرسدس بنز در شعبه بوئنوس آیرس بود.

خبرگان کهنه = خبرگان نوین

پس از اقامت ملال‌آوری هر چند کوتاه در زندان سرمایه‌دارانی که به برکت وجود نازی‌ها و جنایاتشان ثروت‌های عظیمی به چنگ آورده بودند، همگی، از جمله خاندان «کروپ» مجدداً آزاد شدند. در بین بانکدارانی که سریعاً به جای گذشته خود بازگشتند ما با «هرمان یوزف آیس» روبه‌رو هستیم. «آیس» در مقام رئیس «دویچه بانک» (بانک المان) یکی از سرمایه‌داران بزرگ مالی امپراتوری نازی بود. زیر رهبری او ثروت دویچه بانک به کمک سیستم مافیائی که در بالا شرح آن رفت از طریق تاراج کشورهای اشغال شده و به جیب زدن ثروت شهروندان یهودی (به اصطلاح «آریائی ساختن») چهار برابر شد. در المان فدرال جدید «آیس» بار دیگر از نردبان ترقی بالا رفت. در کنار ریاست بانک خصوصی دویچه بانک اکنون او قواعد و مقررات بانک دولتی ایالات

المان (که بعدها بانک مرکزی نام گرفت) را نیز تعیین می‌کرد و برای صدراعظم المان «کنراد آدنائور» او از همان مقام و منزلتی برخوردار بود که قبلاً هیتلر برای «هیالمار شاخت» قابل بود. ...

عناصر پرطرفدار SS در سیستم آدنائور

به همین صورت ساختارهای اس‌اس نیز پس از جنگ دست نخورده ماند. همان‌طور که گفته شد هر چند که جنایتکاران و قاتلان تودهنی اس‌اس در سراسر جهان پخش شده بودند، ولی روابط بین آن‌ها برقرار بود و برای این‌کار سازمان‌های جاسوسی نقش ویژه‌ای ایفاء کردند. حال آیا جنگجویان اس‌اس واقعاً در یک سازمان سراسری زیر نام «اودسا» (مخفف: سازمان اعضای سابق و یا اخراج شده اس‌اس) گردهم آمده بودند یا خیر در واقع زیاد مهم نیست.... این توان عظیم باید مجدداً احیاء می‌شد. در حالی‌که سربازان معمولی و هرماخت ماه‌ها بدون خیمه در گل و لای به سر می‌بردند، جنرال‌های آنان با احترام از طرف امریکائی‌ها استقبال می‌شدند و اجازه داشتند اول در گروه تحقیقاتی تاریخ جنگ ارتش امریکا دانش تخصصی خود را در اختیار آن‌ها بگذارند. در این میان دو شخصیت بسیار برجسته بودند: یکی «هانس اشپایدل» و دیگری «آدولف هویزینگر». هر دو جنرال و هرماخت اجازه داشتند در سکوت حاکم بر صومعه، افکار خود را در مورد یک ارتش جدید ضدکمونیست المانی منسجم کنند. نتیجه، یادداشت «همیرودر» بود که راه را برای تأسیس آن گشود. «اشپایدل» به مقام مشاور نظامی «آدنائور» رسید. روشن بود که تنها افسرانی اجازه ورود به حلقه مرکزی ارتش المان را داشتند، که در گذشته زیر رهبری «پیشوا» خدمت کرده بودند. در مذاکرات «پترزبرگ» در دسامبر ۱۹۵۰ «اشپایدل» مشاور دولت در تعامل با متفقین غربی که کمیسار عالی امریکا «جان مک‌کلوی» آن را رهبری می‌کرد، بود....

شهروندان المان غربی بدیل دیگری نداشتند.

شهروندان المان غربی به طور جدی متزلزل و مأیوس شده بودند و هیچ بدیل دیگری در مقابل آنان وجود نداشت. به دنبال تبلیغات شدید علیه کشورهای بلوک شرق، این کشورها از نظر اخلاقی بدنام شده بودند و در این زمینه جنگ کوریا نقش آفرین بود که ترس و وحشت عظیمی از یک زدوخورد گسترده نوین به وجود آورده بود. کوریا تقسیم شده بود و اکنون المان هم تقسیم می‌شد. آیا ممکن بود که المان هم مانند کوریا صحنه جنگ قدرت‌های بزرگ گردد؟ البته آدنائور و وزیر دفاعش «فرانس یوزف اشتراوس» که از همان ابتداء نقش تنش‌زایی ایفاء می‌کرد، با خواست خود مبنی بر تسلیح المان با کلاهک‌های هسته‌ای انظار عمومی را تکان داد و مقاومت شدیدی در بین مردم ایجاد کرد. حزب کمونیست المان KPD در این بین ممنوع شده بود و اعضای آن اکنون مجبور بودند به مناسبت‌های دیگری وارد عمل شوند. اعلامیه «گوتینگن» دانشمندان به‌نام المانی خواستار منع سلاح‌های هسته‌ای بود. سوسیال دمکرات‌های SPD به سازوکار «مبارزه علیه مرگ اتمی» پیوستند، با این‌حال «کنراد آدنائور» توانست در انتخابات سپتامبر ۱۹۵۷ از طرف احزاب دمکرات مسیحی و سوسیال مسیحی المان به اکثریت آراء دست یابد، که ضربه مهلکی بر پیکر نیروهای اپوزیسیون بود. آدنائور توانسته بود ادغام المان در غرب و تبدیل المان غربی به یک سرپل نظامی را با موفقیت عملی سازد.

سوسیال دمکرات‌ها که اعتماد به نفس خود را کاملاً از دست داده بودند تسلیم شدند و در برنامه «بادگودسبرگ» خود که در سال ۱۹۵۹ به تصویب رسید، عملاً به طور کامل سیاست آدنائور را پذیرفتند.

از این طریق تقسیم المان و تبدیل المان غربی به ناو هواپیما بر زمینی ایالات متحده به پایان رسیده بود. ولی طعنه تاریخ این بود که خالق این سیاست یعنی «کنراد آدنایور» روزی همین سیاست را زیر سوال قرار داد و سعی کرد سیاست بدیلی را دنبال کند که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید:

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/ChangAndaziBeEuroAsia.pdf>